

هو الله - مراسله آنجناب واصل و بر وقوعات و هذیان مفتریان اطلاع حاصل

گردید.

عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



هو الله

مراسله آنجناب واصل و بر وقوعات و هذیان مفتریان اطلاع حاصل گردید. از این گونه امور مغموم و محزون نشوید و قلب را که مشکاة انوار رحمن و مرکز سنوح حقائق وجدانست مکدر ننمائید. این اقوال و احوال اوهام مجرد است و این شئون و ظنون از نتایج جنونست امثال این گونه وقوعات تا بحال یجد و حساب واقع. بلکه وقوعاتی وقوع یافت که این واقعه نسبت بآنها حکم قطره و دریا داشته و عاقبت حقیقت حال چون مهر منیر از افق مبین ظاهر و لائح گردید. جای ملال نیست و موقع کلال نه. چه که بزرگان دربار پادشاهی و ارکان مملکت شهریاری آنان که شخص شهیر و هوشیار و بصیرند بر حقائق امور مطلعند. و بر حقیقت سیر و سلوک واقف. این ترهات را در مسامعشان وقتی نه. و این مفتریات را تأثیری نیست دیگر افترائی اعظم از آنچه بر سید علی اکبر در طهران واقع شد نخواهد شد. علی الخصوص مفترین از صناید ناس بودند و محلّ اعتماد کلّ اشخاص. الحمد لله اعلی حضرت تاجداری بنفس همایون و بواسطه ارکان سلطنت جهانیان تحقیق فرمودند عاقبت سبب نجلت طاعنین و شرمساری مفترین شد. شما نیز حال الحمد لله در تحت حکومت شخص کامل عادلید و در حضور بصیر ناقد و مفترین را کما هو حقّه می شناسند و پیش از شما بر حقائق احوالشان مطلع گشتند.

سبحان الله معاندین از یکطرف خود را وکیل و وریش حضرت باب می شمردند و دعوی اصالت و وکالت کنند. و از طرف دیگر نزد هموطنان زبان بطعن گشایند که این اشخاص بآبی هستند و عنداللزوم بسبّ و لعن مرشد خویش لسان بیالایند. زیرا این روش در طریقتشان جائز و موافق و باین دسیسه امر را بر هموطنان ساده مشتبه نمایند. دیگر تفصیل بعضی مفترین را و رفتنشان بماغوسا و واسطه مخبره بودنشان را یاران وطن مطلع نیستند. حال شما با وجود این وقوعات و افتراها درصدد مقابلی و انتقام نباشید و جز بصر انصاف حرکت ننمائید و زبان را بدمتشان میالایند نهایت آنکه درصدد مدافعه و اکمال ناموس باشید، این دنیای دنی را لیاقت و سزاواری نبوده و این خاکدان فانی را ثبوت و قراری نه. الحمد لله اخلاق و اطوار و افکار این طائفه در نزد عموم طوائف از آشنا و بیگانه واضح و آشکار است. اگر به نظر انصاف نظر شود کلّ شهادت میدهند که این طایفه صادق دولتند و طالب سعادت ملت و اکثر ناس در فکر خویش و مبتلای کم و بیش هستند یا زخارف و حطام اندوزند و یا خود شمع عیش و عشرت افروزند.



ORIGINAL



AUDIO

نفسی بی‌هوسی برنیارند و قدمی بخیر همدی برنارند بآرزوی جاهی همگان را بچاهی افکنند و بجهت خوشی ایامی بمذلت اقوامی راضی شوند دانایان در تأسیس بنیان و اصلاح احوال بینویان بکوشند و نادانان از جام غفلت مست و مدهوش و این طائفه از فکر خویش در بکارند و در خیر عموم جان نثار. جسم ایران را عنصر حیاتند و در نوایای صالحه آیات باهرات در اصلاح اخلاق سعی بلیغ دارند و در سبیل رضای الهی بذل دل و جان دریغ ننمایند. چهل سال است با وجود جمیع بلایا و محن و آلام تصحیح اخلاق نمایند و تعدیل اطوار.

انصاف لازم است، از سال ورود بعراق تا بحال آنچه محلّ سخط و عذاب شدند و در مورد زجر و عقاب افتادند گاهی نمودند و آهی بر نیاورند جز تسلیم و رضا کله ئی بر زبان نرانند و بغیر از صبر و سکون و صمت و سکوت وادئی نه پیوندند و بکمال صدق و استقامت بخدمت دولت کوشیدند. و بخیرخواهی ابناء وطن جان نثاری نموده. چشم از هر وقوعات پوشیدند شب و روز اوقات را حصر بر ما به الترقی نموده در حصول فوائد عمومی جان باختند و در وسائل ترین حقیقت انسانی بانوار سعادت و دانائی و ظهور کمالات بشری و تحقق اعظم مناقب نفوس مدنی روح و وجود ایشان نمودند. دیگر مقدّس اردبیلی نیز اعظم از این تقدیس ابراز نمود اگر چه بصر اهل غرض جز بدی نبیند و گوش اهل هوا بغیر از ذمائم نشنود.

عاقلان خوشه چین از سر لیل غافلند کین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

شما از وقوع اینگونه فسادها محزون نشوید و دلخون نگردید. ما مأنوس جفائیم و مألوف وفا بر من مسکین جفا دارند ظنّ که وفا را شرم می‌آید زمن. قلب را با نوار تقدیس روشن کنید و جانرا بنوایای خیریه گلشن. نیت پاک جسم خاک را همعنان افلاک نماید و از حضيض جهل باوج عرفان کشاند اوقات حیات بگذرد و زندگانی جسمانی فانی شود راحت عزیزان و مشقت بینویان کلّ پایان رسد. در اینصورت خوشا نفسی که اثر خیری و نمونه کمالی در معرض عمومی عالم انسانی گذارد و فرخنده بزرگواری که چشم از مدح و قدح جهانیان پوشیده و از صهبای محبت الله نوشیده و از افق موهبت عالم انسانی بانوار رحمانی طالع و لائح گردد و باشعه ساطعه از حقیقت کلیه در جهان ظلمانی چون شمع نورانی برافروزد و سبب ترقی نفوس در درجات عالیه کمالات که اعظم منقبت عالم بشریست گردد چون باین مقام بلند اعلی رسد نه کار بمدح و ستایش ناس دارد. و نه شکایت از ذمّ و نکوهش و ممکن نیست نفسی در این خاکدان فانی تأسیس سعادت عالم انسانی نماید یا بخیر عموم کوشد و هدف سهام بلایا نگردد.

فرض کنیم ما مذموم و مغضوب و مبعوض نفوسیکه بزرگواریشان از مشرق امکان چون آفتاب واضح و ظاهر و عزّت مقدّسه شان نزد عموم طوائف ثابت و لائح با وجود این هر یک بمصائب و شدائد بی‌نهایت مبتلا گشته مورد تحقیر و تکفیر طوائف و امم شدند بقسمیکه بعضی کأس شهادت را بمنتهای سرور و حبور از دست ساقی عنایت نوشیدند و بعضی دیگر در مذلت سجن حقیر و اسیر و در تحت سلاسل و زنجیر جان رایگان فدا نمودند.

ملاحظه نمائید خون هابیل را سبیل نمودند و حضرت شیث را جامه رثیت در بر کردند نوح نجی را بنوحه و انین قرین نمودند و سخره و استهزا روا داشتند. هود محمود را قوم عنود زجر شدید نمودند و ناقه صالح را حزب طالح پی کردند خلیل جلیل را در آتش انداختند و یوسف صدیق را بشدائد سجن و وثیق بیازردند. حضرت کلیم را بورطه خوف و بیم انداختند و عذاب الیم نمودند و حضرت روح را سرگشته دشت و صحرا کردند و هزار گونه تهمت و جفا. سید حضور را اهل

غرور سر بریدند و سرور کلّ خاتم رسل را لب و دندان شکستند و شاه شهیدانرا بنهایت مظلومیت خون مطهر ریختند و بر اهل بیت رسالت خاک مذلت یختند. حضرت امیر را زخم شمشیر روا داشتند و هفتاد سال در مجالس و محافل و بر مساند و منابر لعن و سب نمودند و جمیع جور و جفاها بسبب تهمت و افتراهای اعدا بود و مفتترین رکن رکن جمهور بودند و پیشوایان اهل غرور. حال مفتترین بر این آوارگان الحمد لله ارذل اقواماند و اکذب انام و عجب اینست که قبح اعمال و سوء اطوارشان چون آفتاب مشهور و بجرمان حرم عرفان زبان طعنه گشایند و افترای محض روا دارند.

حکایت کنند که چون حضرت سید السّاجدین و سند المقرّبین علیه السّلام باسیری وارد شام شدند در حالتیکه اسیر بودند و زیر زنجیر شخصی حاضر شد و سؤال نمود که اگر پشه ئی بر ردای من نشیند و چون برانم کشته شود آیا با ردای آلوده بخون بعوضه نماز جائز است آن بزرگوار در جواب فرمودند سبحان الله یقتلون الحسین و یستلون عن دم البعوضه و حال حضرات مفتترین منکر حضرت رویتند و غافل از الطاف ربّ احدیّت سلوکشان هادم بنیان انبیا و خویشان مخرب بنیاد جمیع اولیا از مذهب اصفیا در کنارند و از مشرب ابرار بیزار مرتکب بکائر و صغائرند و منکر حقوق مشبوت واضح در دفاتر. کذب را شعار خود نمودند و دنائت را دثار خویش کردند با وجود این بر اطوار و احوال ملک سیرتان و اخلاق و صفات آزادگان نکته گیرند و آنچه را خود لائق و سزاوارند نسبت دهند شاعر عرب گوید

وَ هَبْنِي قَلْتَ هَذَا الصَّبْحَ لَيْلٍ أَيْعَمَى الْعَالَمُونَ عَنِ الضِّيَاءِ

باری مختصرش اینست که این آوارگان بعالمی افتاده که نه سنگ ملامت بد خواهانرا وصول و اثری بوده و نه مدح و ستایش خیر خواهانرا فائده و ثمری. فضولی گفته، کثرت پیکانک اتمشدر تیموردن من بکا. متنبی گوید. رماني الدهر بالارزاء حتي فؤادي في حديدٍ من نبال. فَصِرْتُ إِذَا أَتْتَنِي مِنْ سِهَامِ تَكَسَّرَتِ النَّصَالُ عَلَى النَّصَالِ

ملجأ و پناه این عباد صون حمایت حضرت پروردگار است و ملاذ و معاذ آوارگان عون و عنایت کردگار نفسی نکته ئی بر اطوار و احوال نتواند گرفت مگر آنکه گوید این طائفه شخص بزرگواررا معتقدند در طریقت خویش متعبد دیگر چه توانند گفت و چه اسناد توانند داد. این وجدانست و حاکم بر وجدان قیوم زمین و آسمان در ممالک متمدنه. ابدأ سؤال از ضمائر و عقاید احدی نماید تا چه رسد به تعرض آیا ندیدند و نشنیدند و یا سائر دُول از حریت وجدان اهالی ضرری دیدند. آیا قوائم حکومت بغیر از حریت قلوب ثابت و راسخ گشت. دعائم سلطنت بغیر از این وسیله محکم و متین شد جمیع ممالک بیگانگان معمور و رعایا از صهبای سعادت محمور.

خدمت حضرت سفیر کبیر دام اقباله العالی از لسان این داعی عرض ممنونیت و تشکر نمائید و عرض کنید که آنحضرت تا بحال در حق بسیاری از مهتران و کهتران اظهار عنایت فرمودید و چه زحمتها که تحمل نمودید من هیچیک چنانچه باید و شاید پاداش زحمت و التفات سرکار را نداشتند بلکه کلّ فراموش نمودند و یا آنکه پرده و روپوش گذاشتند. لکن ما اگر چه آواره یم بگوشه زندانی افتاده بهیچوجه التفات حضرت را فراموش ننمودیم و صدقش اینست که تا بحال در این مدّت مدیده نه اهانتی دیدیم و نه جفائی کشیدیم بقدر امکان آثار مروّت دیدیم و ظهور عدالت. امیدواریم تا جان و جنان موجود بدعایشان دمساز و بستایش خلق و خویشان همراز باشیم این بیت عربی را عرض نمائید

ما كنت بالسبب الضّعيف فأثما يدعى الطّيب لشدة الاوصاب

و عرض کنید که شما از جمیع قونسولهای دولت جاوید مدت چه سلف و چه خلف استفسار فرمائید. از اهل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان و دل سمیع و سریع این طائفه هستند و همچنین در جمیع ایران ولكن چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد اما عاقبت هر سرّی آشکار گردد و حقیقت هر نیّتی پدیدار.

دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود

لقمان به پسرش ناتان می فرماید یا بُنّی انّها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السماء او فی الأرض یأت بها الله انّ الله لطیف خبیر باری خوشتر اینست که چشم از امکان بسته سرمست جام محبت الهی باشیم فنعم ما قال

ولیتک تحلو و الحیوة مرهرة و لیتک ترضی و الانام غضاب و لیت الذی یبنی و ینک عامر و ینی و
بین العالمین خراب اذا صحّ منک الحبّ یا غایه المنی فکلّ الذی فوق التراب تراب

مورّخه ۱۵ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۷ عباس

